

ضرورت طرح مباحث مهدوی چرا؟

از یک مقدمه شروع کنیم، چه اینجا بنشینم چه هر جلسه‌ای دیگه، اینجا که نشستیم حرف‌ها مال بغل دستی نیست! اینو توجه داشته باشیم، حرف‌ها مال بغل دستی نیست! من واسه خودم میگم، شما برای خودت بشنو، و این حرف‌ها مال بغل دستی نیست و مال منه، مال من... که **وَ قَادَةَ إِلَى سَبِيلِكَ** من رو از رهبران قرار بده در راه خودت، در راه وصال او، و ان شالله در دولت او. من رو یار کن، من جزء ناصرین باشم، من جزء مستشهدین باشم، **اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْغَائِبِينَ وَ أَنْصَارِهِ** از اعوان باشم، من رو از قبر بیرون بیار، این حرف‌ها مال بغل دستی نیست ها مال ماست.

ببینید اگر توی هر رشته‌ای کار می‌کنید، یا هر شغل و حرفه‌ای دارید، ۱۰ تا «که چی بشه؟» رو بتونید اگه جواب بدید، نشون میده کارتون عمق داره، پاسخ سوال دهم هم اگه من گفتم که چی بشه، شما بگید که هیچی دیگه، یعنی از این به بعدش به شما ارتباطی نداره، تا این سؤال دهم باید بتونیم پاسخ بدیم. **شما برای چی خیاطی می‌کنید؟** مثلا معیشت، معیشت که چی بشه؟ که چرخ اقتصادی خانواده بچرخه، وقتی چرخید چی بشه؟ بعد مثلا بچه‌ها رشد کنند، بعدش که چی؟ حالا مثلا رشد کردید به مسئله خاص مادی هم برنخوردید، بعد که چی؟ بعدش مثل بقیه عمر ما سر می‌رسه، و از دنیا خواهیم رفت...! **رفتیم علوم انسانی** که مسئله آموزش پرورش تقویت بشه، بعد که چی بشه؟ حالا تقویت شد... بعدش؟ میگه بنده فلان کار رو انجام میدم تا **مردم بندگی کنن**، خب بندگی کردن که چی؟ آخرش رو یکی به من بگه؟ من از طلبه‌ها گاهی سوال کردم، همکارها، گفتم **شما آمدید حوزه که چی؟** میگه مثلا برای رضای خدا، این سوال واضحه. ما زمینه‌ساز بشویم نیرو جمع بشه که چی بشه؟ که آقا بیاد دیگه، آقا بیاد که چی بشه؟ دیگه ۲۵ باب علم دست اون به من چه که چی بشه، فرمانده اون، هر چی بگه میگم چشم، آقا بیاد گفت بمیر من بمیرم، آقا بیاد هرچه اون بخواد همون بشه، ایرادی نداره این‌ها همه اهداف مقدسیه، کسب روزی حلال، خیاطی، حوزه، استادی، رانندگی و ...

ولی سوال؟

چرا تو ذهن بچه شیعه‌ها این نیست که من برم در مغازه‌ام رو باز کنم آقا بیاد، چرا تو ذهن مذهبی، معتقد به دین، مومن ما این طور نیست که مثلا صنایع برم، برق برم، کارمند جهاد اون آقای که فرمودند یا رانندگی کنم یا تفقه در دین می‌خوام داشته باشم مستقیم همون اول بگه آقا بیاد، ما می‌خواهیم یه کاری کنیم آقا بیاد؛ هر کاری که عقل بگه انجام بشه آقا میاد بنده انجام میدم، بگه از دیوار برو بالا، از دیوار میرم بالا، بگه بشین می‌شینم، بگه بگو میگم، بگه خرج کن خرج می‌کنم، بگه این مدلی باش من این مدلیم، اگر به این نتیجه رسیدیم که این کار رو کنیم آقا فرجش نزدیک میشه، این کار رو انجام بدیم، بعدش آقا آمد که چی؟

خدا علم رو به ۲۷ قسمت، حدیث داریم علم رو به ۲۷ قسمت تقسیم کرده، از این ۲۷ قسمت تا زمان ظهور چقدش باز میشه ۲ باب علم، یعنی اگر ما امروز به گوشی تلفن صفحه لمسی رسیدیم، اگر ما به انتقال ارتباطات زیر ۲۰ دقیقه در ایران رسیدیم، اگر امروز مخابره تصویر و صوت داریم به اون نقطه عالم در کمتر از دقیقه، اگر امروز سفر به آسمان‌ها داریم، اگر ما امروز می‌تونیم مثلا کهکشان‌ها رو تا این مسافت رصد کنیم، اگر ما با علم امروز تونستیم درمان لیزری داشته باشیم (بدون اینکه سینه شکافته بشه، پوست شکافته بشه، جراحی رو درمان می‌کنند یا بیماری رو از بین

ببرند) اگر ما تونستیم امروز به استفاده بهینه از پوست میوه‌ها برسیم اینا همه ۲ باب علمه. اگر ما امروز بازیافت داریم، حتی بازیافت آشغال، زباله، یه وقت هست یه چیزی بازیافت میشه، جنسش جنس مرغوبیه، آشغال جنسی هم نداره، اسمش روشه اگر ما داریم از آشغال‌ها هم از طریق علمی استفاده می‌کنیم اینا همه با ۲ باب علمه، اما او که بیاد ۲۵ باب علمی که من و شما هیچی از این ۲۵ باب نمی‌دونیم باز خواهد شد، این علوم تو سینه حضرته...

دویست سال پیش شما درباره گوشی همراه که با یه کسی صحبت می‌کردید و می‌گفتید «یه چیزی هست، یه صفحه‌ای داره، نه سیم داره نه سیخ داره، ارتباط برقرار می‌کنی با سمت دیگه تصویر و صوت رو داره...» می‌نداختت تیمارستان، می‌گفت تو دیوانه شدی، خُل شدی، آفتاب به کله ات! ببینید اگه من دویست سال پیش پیام درباره گوشی امروز حرف بزنم، میگه دیوانه شدی خب بعد از اینکه آقا بیاد چی میشه؟ حدود ۱۲.۵ (دوازده و نیم) برابر علم رشد پیدا می‌کنه، چی میشه؟ اینکه سفر به آسمان‌ها زیاد میشه، اتوبان هوایی بزنن، ای بابا دیوانه شدی، برو خودت رو جمع کن، حالا شما الان داری با گوشی حرف می‌زنی، علم پیشرفت می‌کنه دیگه گوشی هم نیست به کف دست نگاه کنی تصویر هم داشته باشی صوت هم بگیری حرف بزنی، برو بابا دیوانه شدی، خب علم که پیشرفت کرد دیگه به تعبیری همین دیوانه‌ی الان عاقل فرداست، وقتی حضرت بیاد این دیوانه هم فردا عاقله، یعنی می‌گیم سُدنی است. پس از ظهور ولی عصر (عج) ۲۵ باب علم باز خواهد شد. خب بعدش چی؟ بعدش دیگه وقتی من بلد نیستم هر چی آقا بگه، «ما فقط یه کاری کنیم آقا بیاد»

چند تا خانوم سراغ دارید که توی هر رشته‌ای که فعالیت می‌کنه یک گوشه ذهنش در درجه اول اینه که آقا رو برگردونم، چندتا آقا سراغ دارید، یعنی اگر طرف می‌خواد ازدواج کنه، میگه ازدواج من بر اساس یک شاخصیه، فرزند می‌خواد بیاره، میگه بر اساس یک شاخصیه، کتاب می‌خواد بخره، بر اساس یک شاخصیه، کلید می‌خواد بندازه در مغزش رو باز کنه تو ذهنش شاخص داره، می‌خواد بگه شاخص داره، می‌خواد بخونه شاخص داره، یک کلید واژه‌ای تو ذهنش هست فسفری کشیده و پر رنگه، و اون اینه که یک کاری کنیم آقا بیاید، یه عده مُردند تو این راه، بزرگانی پای حوزه معارف دینی و تفقه دین آخرش گفتند ای کاش ما یک کاری می‌کردیم از همون اول آقا بیاید، یعنی نه اینکه کاری که کردم اون نبوده، میگه من از همون اول جهت فکر هم بصورت مستقیم بر این بود...

حالا چرا؟

خب این مقدمه بود دیگه، ولی درد و دل طولانی شد. حالا چرا این کارهایی کنیم که آقا بیاد؟ روایت داریم روز قیامت اولین کسی که وارد صحرای محشر میشه وجود نازنین رسول الله (صلی الله علیه و آله) و اهل بینه، درسته؟ رسول الله (صلی الله علیه و آله) وقتی وارد میشن دو ثقل پیامبر وارد میشن: کتاب الله و عترتی، بعد امت رسول الله (صلی الله علیه و آله) وارد میشن... رسول الله (صلی الله علیه و آله) برمی‌گردن به سمت امت یه سوالی می‌پرسن.

روز قیامت می‌خواد سوال پرسیده بشه، یه دو تا ویژگی داره، اینجا اگر شما از من مثلا سوال بپرسید، یا احتمال داره من جواب بدم که معلوم نیست راست بگم یا نه، معلوم نیست چربش کنم یا نه، معلوم نیست اصلا جواب باشه یا نه، یا احتمال داره اصلا جواب ندم، اما اون‌جا که سوال می‌پرسن، دیگه این طوری نیست من حرف نزنم، اگر حرف نزنم حرف رو می‌کشن! آیه قرآنه، **الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ** دهنتم رو می‌بندند، **تُكَلِّمُنَا** آیدیهیم، دست‌ها حرف می‌زنن، **نَشْهَدُ أَرْجُلَهُمْ** پاها شهادت میدن، بعد داره در ادامه روایت بعد از شهادت اعضای بدن، طرف رو می‌کنه به اعضای بدن، میگه نامرد من این قدر دلم به حال تو می‌سوخت تو دنیا، تو همه چیز من رو گفتمی لو دادی که! میگه اون کسی که جواب رو از همه‌ی عالم

می‌کشد، از منم کشید. پس حرف رو چی کار می‌کنن؟ می‌کشن، روز قیامتی که **یومِ قَرَعِ الْاَکْبَرِ** روز ترس بزرگتره، روز قیامتی که آیه قرآنه موی بچه از ترس سفید میشه که حضرت عیسی (علیه السلام) سام پسر حضرت نوح رو که زنده کرد، دید سر و روش سفید شده، موهاش سفیده، ریشاش سفیده، گفت سام به این حال از دنیا رفتی؟ گفت نه، موی سرو رویم سیاه بود، محاسن سیاه داشتیم. گفت پس چرا سر و روت سفید شده، گفت وقتی صدای تو را شنیدم که گفتی سام به اذن خدا برخیز، فکر کردم ملکی داره صدام میزنه که قیامت شده بلند شو، از ترس قیامت سام - پسر خوب حضرت نوح (علیه السلام) - موی سرش سفید شده! شوخی نیستش، آیات قرآن رو ببینید، اگر شکلات داریم (اشاره به بهشت) از اون طرف هم خبریه (اشاره به عذاب و عقاب جهنم)، روز قیامتی که همچین وضعیتی داره، همه دنبال یه پارتی می‌گردن، اون‌جا رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) سوال می‌پرسه، من باید جواب بدم، که اگر جواب ندم، جواب رو می‌کشن! چی جواب بدم؟ چی رو می‌کشن؟ و چی گفته میشه؟ همون چیزی که در دنیا بوده.

شما یک فیلمی نگاه می‌کنید، بعد از اینکه فیلم تمام شد اگر خواستید تکرارش رو نگاه کنید، **در تکرارش که چیزی کم و زیاد نمی‌شه**، فوتبال نگاه کردی، مثلاً ۲-۳ به نفع فلان تیم تمام شده، وقتی تکرارش رو نگاه می‌کنی، یک نفس کم و زیاد نمی‌شه، یک توپ کج و راست نمی‌شه، همون چیزی که اصل بوده همون هم تو تکرارش نشون داده میشه، روز قیامت می‌خوای کج و راستش کنی، کم و زیادش کنی... مو رو از ماست می‌کشن! البته اگر لطفی بشه، این از فضل خداست، ولی مو رو از ماست می‌کشن. اون‌جا رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) سوال می‌پرسه، نمی‌خواهید بدونید سوال رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) چیه تا از همین الان بریم دنبال جوابش؟ سوالی امتحان لُو بره که خیلی بهتره، حالا می‌خواهید عرض کنم؟ حضرت رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) رو به امتشون می‌فرمایند: امت من! در دنیا با این دو ثقل چطور تا کردید؟ تو دنیا چی کار کردید؟ اهل سنت یه جور ذبح کردند، شیعه یه جور ذبح کردند، با این دو ثقل چه کردید؟ از من و شما پرسیده خواهد شد...

قطعا از زمان علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) نمی‌پرسن، شما چیکار می‌کردی علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) گوشه‌نشین شد؟ شما مگه رفتی تو مسجد لیبک یا علی بگی بعد به اونجا ختم بشه چه غلطی می‌کردی تو؟ شما چیکار کردی که سید سجاد به منبر علنی نمی‌تونست بره؟ چرا ۴۰۰۰ شاگرد تو دستگاه امام صادق (علیه السلام) باشه بعد ایشون به وسیله بدست دشمنان به شهادت برسند؟ ۴۰۰۰ شاگرد اصلاً چرا متحد نشدید و حرکت نکردید به گونه ای که امام صادق به حاکمیت برسه؟ چرا امام کاظم (علیه السلام) اون طوری زندانی بشن؟ چرا علی بن موسی الرضا (علیه السلام) با این وضعیت تبعید بشن؟ این سوالا رو از شما نمی‌پرسن چرا سید جوادش رو یاری نکردید، میوه دل امام رضا (علیه السلام) توی سن و سال کمتر از سی سال به شهادت برسن؟! بله! از شما نمی‌پرسن که شما با امام جواد (علیه السلام) چیکار کردی؟ بلکه از من و شما سئوالی که پرسیده میشه اینه: از امام حئی می‌پرسن، میگه ولّی زمانت، نمی‌گن «امام‌های (علیه السلام) رو دار الصعالیک نگاه‌داری کردند چرا شما رگ غیرت نزد بالا؟»

میگه ولّی خدا؛ امام‌زمانت پس پرده غیبت بود، این آقا، حالا خود ایشون هم ایستاده، **در زمان غیبتش چه کردی؟** یار رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بالاخره زندگی می‌کردیم، خب زحمت کشیدی، بقیه هم زندگی می‌کردند، اتفاقاً یکم بیشتر زندگی کردی، اسراف کردی تو زندگی کردن، زندگی کنی ولی به شرط چاقو، زندگی کنی ولی به شرط خمیرمایه، زندگی کنی ولی به شرط شاخصی که او بیاید، با این نگاه زندگی‌ها چقدر عوض میشه؟!

چرا ضرورت طرح مباحث مهدوی؟

هر کی باور به معاد داشته باشه میشینه یه خاکی تو سر خودش می‌ریزه، گیر سر باور به معاده، خواهر من! قبول داری پس از این دنیا عالمی هست؟ خب بله بالاخره قبول دارم، چقدر قبول داری؟ رفتیم دفن کنیم جنازه رو؟ چه خانوم، چه آقا! این بدبخت تا دیروز چشاش باز بود، دهنش

باز بود حرف می‌زد، می‌شنید، نگاه می‌کرد، حرکت می‌کرد، الان کفن پیچ کردیم، شکلات پیچش کردیم داره می‌ره زیر خاک! سنگ لحد هم گذاشتی رفت! یک ذره فکر کردیم که این یک ماه دیگه چشاش ترکیده! یک ماه دیگه این استخون‌ها همه پوسیده میشه! اینا همه ترک می‌خوره، جک و جونورها میان این راسوهای زیرزمینی اینا بعضی مواقع خوبه، حاصل خیزه راسو هم داره، سمورهای زیرخاکی میان و اونام بالاخره استفاده می‌کنن از گوشتش، بعد این استخونش یواش یواش پوسیده میشه، فکر اونجا هستیم، اگر بعد از دنیا عالمی باشه؟

یاقوت حموی میگه از به شهری رد شدم دیدم جلوی هر خونه‌ای یه قبره، گفتم جلوی در هر خونه‌ای یه قبره، به تعبیر من، شما مثلا افسردگی نمی‌گیرید؟ گفتند ما اینجا داریم زندگی می‌کنیم، حیات داریم... چطور مگه؟ ما قبرستون‌ها رو می‌برین به جایی که اصلا تو مسیر هم نیستش، گاهی هم اگر میریم، اینجوری رومون رو این‌ور می‌کنیم که نفهمیم که قبرستانی هم هست! توجه‌ای نداریم، چرا شما جلوی درب هر خونه‌تون یه قبره؟! گفت: به خاطر اینکه هر وقت آمدیم بیرون، هر صبح یادمان بیاید "از پس امروز فردایی هست" عالم عالم حساب و کتابه، عالم عالم بزن درو نیست، عالم بزن بخوره، عالم عمل و عکس‌العمله، بعد چه جور زندگی می‌کنی، اونایی که مسلمونن ها...

یک کسی میگه من مسلمون نیستم، خب به دین خودت، میگه من ایمان ندارم، خب حالا به هر چی هستی، کسی که مسلمونه! اصول دین ۵ بُود دانستنش گنج بُود که تحقیقیه و باید یقین کنی و جای تقلید نداره که این اصول هستش خب یکی از این اصول چیه؟ معاده دیگه، اگه قرار باشه بعد از این عالم عالمی باشه، زندگی ۵۰-۶۰ سال نباشه، اَلی الأبد باشه، اگه بعد از دنیا خبری باشه! خب پس از این عالم، پیامبراکرم سوال می‌پرسه: تو دنیا با این دو ثقل چطور تا کردی، هر سوالی یک عکس‌العملی داره دیگه، حتما یه چیزی می‌خواد اتفاق بیفته، چه اتفاقی می‌خواد بیفته؟! چقدر شناخت امام زمان مهمه؟

امام‌صادق (علیه‌السلام) فرمودند: وقتی جانِ تون به اینجا برسه - اشاره کردند به استخوان تَرُقُوه، همین استخونی که مثل فرمون ماشین، گردن رو گرفته - وقتی جانِ تون به اینجا برسه، اون موقع می‌فهمید که شناخت ولیّ خدا در عصر و زمان خودتون چقدر حیاتی بوده!

(یه مثال) شما میرید بانک پول بگیرید، وارد بانک می‌شید شماره می‌گیرید، فیش می‌نویسید که من n تومن پول می‌خوام، صندوق دار میگه کارت شناسایی، دست می‌کنی تو جیب، کارت شناسایی؟ کارت کارت کارت... اه! نیاوردم، ببخشید کارت نیاوردم، میگه حالا عیبی نداره این پول رو بهت میدم؟ نه! میگه نمی‌شه، میگی: حالا کارت شناسایی نباشه، مثلاً یه راهی نداره؟ میگه نمی‌شه... هزینه می‌خوای برداری، حساب کتاب داره عالم، میگی: تو حسابم خیلی پوله، میگه: دیگه بدتر!

می‌خوای حسابت رو برداشت کنی؟ اون چیزی که کاشتی برداشت کنی؟ کارت شناسایی لازمه، امام‌صادق (علیه‌السلام) میگه اون موقعی که چشمت به پشت‌پرده ی عالم باز شد اون موقع می‌فهمی چه خبره! دیدید بعضی‌ها دم آخر، قبل از اینکه از دنیا برن شروع می‌کنن به چیزایی گفتن، بعضی میگن داره هذیون میگه، هذیون نمی‌گه، در برابر اون چیزی که داره می‌بینه عکس‌العمل نشون میده، هذیون نمی‌گه که: «نه! برو بیرون! بشین! خوش آمدی! سلام آقا!...» این کارایی که محتضر تو لحظه آخر انجام میده، این عکس‌العمل اون چیزیه که داره می‌بینه، از شیعه و سنی حدیث داریم، ظاهراً خوارزمی آورده در کتاب مناقبش، وقتی کسی می‌خواد از دنیا بره با هر دینی که می‌خواد باشه، چند نفر رو می‌بینه، در روایات شیعه آمده امام‌باقر (علیه‌السلام) فرمودند "پنج تن" رو می‌بینه تو اون لحظه آخر.

خدا رحمت کنه آیت الله میلانی رو، ایشون وقتی از دنیا رفت خواب شون رو دیدند، در همون عالم رویا از ایشون پرسیدند حاج آقا چه خبر؟ گفت لحظه ی آخر که به حال احتضار بودم، لحظات جان دادن، خیلی نگران بودم، اضطراب داشتم، (شنیدید دم احتضار آدم تشنه میشه، همه تشنه میشن، چه اتفاقی قراره بیافته؟ حدیث داریم میگه اگه هر کسی محبت علی بن ابی طالب (علیه السلام) داشته باشه، قبل از اینکه از دنیا بره از حوض کوثر می نوشه و من جریان زیاد سراغ دارم که تشنگی ها سیراب شد، از حوض کوثر قبل رفتن، عالم عالم پر از اتفاقاته) آیت الله میلانی میگه، اضطراب داشتم به دفعه رسول الله (صلی الله علیه وآله) وارد شد، اتاقی که همه نشستن حضرت رسول الله (صلی الله علیه وآله) هم آمد حالا خانوادهش هم دورش نشستند ولی او داره پیامبر رو می بینه، نبی اکرم آمده دیدار ایشون، بعد می فرماید اضطرابم رفع نشد، علی بن ابی طالب (علیه السلام) آمد باز هم مضطرب بودم، امام حسن مجتبی (علیه السلام) حسین بن علی (علیه السلام)، فرزندانش آمدند یکی یکی ۱۲ امام آمدند میگه تا ولی عصر (علیه السلام) ارواحنا فداه اینا همه آمدند بالا سر من نشستند هنوز این اضطراب و نگرانی من بود تا اینکه دیدم حضرت زهرا (علیها السلام) از در وارد شدند و بالای سرم نشستند که اینجا من آرام شدم...

مادره دیگه، اومده بچه ش رو آرام کنه، اگر قبول داریم بعد از این عالم خبری هست، خب بعد از این عالم می پرسند؛ چیکار کردی با امام عصرت (عج)؟ مثل بقیه، خب زندگی کردم، بی خود زندگی کردی، زندگی کردی که نیامد! یه جور دیگه زندگی کن، با او تنظیم باش هر پیشرفتی هم تو داشته باشی بالاخره او نیاید به اوج نمی رسه، سرعت، الان خیلی پایینه، به اصطلاح فناوری پیشرفت امروز، اینها به نسبت به بعد از ظهور، سرعت پائینی ست! دستمون تو دست او نیست سرعت این طوریه، اگه خودمون رو به او بسپاریم، چی میشه؟!

مثل ماشینی که افتاده تو جاده خاکی! ما الان سال هاست تو جاده خاکی افتادیم، تو خاک ها و سنگها، این ماشین به سختی داره حرکت می کنه، دیدین راننده چقدر اذیته؟! دنده ی ۱، دنده ی ۲! ای بابا! نمی تونه سرعت بگیره! پدر ماشین در میاد! با سرعت پایین به زحمت حرکت می کنه، اما وقتی به اتوبان برسه چی میشه؟ یه نفسی می کشه، آخیش راحت شدیم میزنه دنده ۴، ۵ مثلاً، با سرعت ۱۲۰ تا... بالاخره با سرعت میره، یه نفسی می کشه و زمان ظهور، دوره ی اتوبان عالمه، با اون سرعت... معارف مهدوی رو فهمیدن چه ضرورتی داره؟! این همه خوبی و سرعت و رشد ...

همچنین، بعد از این عالم قراره از من و شما بپرسن که در دنیا با این دو ثقل من چطور تا کردید؟ و اون جا باید جواب بدیم، خوش به حال کسانی که حرف واسه گفتن دارن، وارد یک شهری می شید، توی این شهر شلوغ و پر از خیابون و پر از ویترین، یه مقصد، یک هدفی دارید، جایی می خواهید برید، آدرس نداشته باشی پیدا می کنی؟ یا یک راهنما لازمه؟ آدرس دقیق...

گاهی **توی این شهر شلوغ**، آدرس داری اما باز هم گم می کنی، میگه «این دیگه خیلی شلوغ شد، ما هنوز نفهمیدیم کجا بریم؟! بعضی تابلوها رو برداشتن، بعضی مسیرها عوض شده، دکورها رو عوض کردند، یک عده میان سر راه، آدرس غلط میدن، خب یک راهنما بفرستید دست ما رو بگیره تا مثلاً مقصد بره!» ما آمدیم توی دنیای شلوغ پلوغ، عجیب و غریب، با یک عده آدم های عجیب غریب که بعضی اصلاً هدفشون چیز دیگه ایه، بعضی آمدند عمداً نقشه ها و تابلوها رو عوض کنند، آیا یکی نباید بیاد دست ما رو بگیره تو دست خدا بزاره و به مقصد برسونه؟! چرا، خدا پیغمبرش رو می فرسته، اصول دین پنج بود، توحید، معاد، نبوت، پیغمبرش رو می فرسته، خب پیغمبرش که همیشه نیست؛ پیغمبر آخر الزمان از دنیا رفت، الان که رسول الله (صلی الله علیه وآله) نیست چه کار کنیم؟ کی دستمون رو خواهد گرفت و به هدف خواهد رساند؟ این کیه؟ کجا باید باشه؟ هانری کورین جواب داده (یا گربن) میگه: «تنها باوری که امروز زنده هست باور شیعه هست که شیعه ۱۲ امامی میگه من الان امامی دارم...» که

"لو كملت العِدَّة" اگر بارانش كامل بشه خواهد آمد. خدا معطل ماست! امام زمان (عليه السلام) معطل من و شماست، اگر يك كاری كنيم خواهد آمد، اگر آلايمر نگیريم خواهد آمد، می بینید فعال تو بعضی از مسائل مذهبی و كلاسها و دورهها به اصطلاح حلقههای دینی، وقتی میره خرید كنه فقط به كارهای خودش می رسه! تا كی می خواد این طوری باشه؟ تو این بازار شلوغ یکی بیاد دست من رو بگیره...

میگه **من برای تو امامی قرار دادم**، توحید، معاد، نبوت، عدل، امامت دست امامت رو بگیر تا مقصد برسی خب كو آقا؟ مدیریت رو انداختیم بیرون، شلوغ کردیم، خراب كاری کردیم، تحمل نداشتیم، حالا باید تحمل داشته باشیم، زمینه سازی كنیم آقا برگرده، الان اگر ده نفر تو این مسجد به هم بریزن میشه كلاس رو اداره كرد، همه الحمدلله نشستید خدا خیرتون بده، با دقت دارید گوش می دید وقت می ذارید، دل گذاشتید اینجا كه به يك هدفی بالاخره برسید، اگر سه نفر بریزن بهم، نمی شه اینجا رو جمع كرد، عالم رو می خواد امام زمان (عليه السلام) مدیریت بكنه، من و شما باید بشیم انتظامات حضرت، خب وارد این شهر شلوغ شدید می خواید به آدرس برسید، غیر از اینه، آدرس كو؟ كجاست؟ خونه حضرت رو بلدی، پس چه جوری می خوای امام زمان (عليه السلام) رو پیدا كنی، بشینم پای یه بحثی یه كلاسی، يك كتابی، يك دوره ای، يك استادی، يك كارشناسی كه بیاد دست من رو بزاره تو دست حضرت، بالاخره خود امام زمان (عليه السلام) آدرس داده دیگه، میگه در دوره غیبت من چيكار كنید؟ برید سراغ اینا، تا راه رو از چاه بشناسیم.

حضرت علی (عليه السلام) به كميل فرمودند: "ما من حَرَكَةٍ وَ أَنْتَ مُحْتَاجٌ فِيهَا إِلَى الْمَعْرِفَةِ" ما من حَرَكَةٍ يَعْنِي چي؟ حرکتی نیست؛ اِلَى وَ أَنْتَ مُحْتَاجٌ فِيهَا إِلَى الْمَعْرِفَةِ " حرکتی نیست مگر اینکه تو محتاجی كه شناختی داشته باشی "

آیا ما همین طوری بدون شناخت ازدواج می كنیم؟ نه، باید بشناسم طرف را، شما بدون شناخت كيف می خرید؟ كيف كه می خوام بخرم باید بدونم این به چه دردی می خوره، كيفتش چه جوریه، ماندگاریش چقدره، چه قابلیت هایی داره، چه قدر جاداره؛ يك كيف می خوای بخری شناخت لازم داره، یه نیمرو درست كردن یه شناختی لازم داره شناخت اولیه می خواد!

وارد مغازه می شید قصد خریدم ندارید بارها شده رفتید تو مغازه دارید ویتربین نگاه می كنید یهو صاحب مغازه بلند می شه شروع می كنه صحبت كردن: بله بله خواهرم، بله برادرم این لیوانی كه مقابلتون می بینین اینا دستش چنانه، ببین می ززم زمین نمی شكنه، دسته اش این جوریه، جای دست گیره اش خوبه، اگر اینقدر بخری به این قیمت می دم، لبه اش این طوریه، تا حالا هر چی بُردن راضی بودن، اینا کنار همدیگه به همچین ویتربینی می شه شبك می شه، میتونی تو دكور خونتتم استفاده بكنی، بعد از شستن روش لك نمی افته؛ یواش یواش من چی می شم؟ مشتری می شم!

من رفته بودم سیستم لب تاپم رو درست كنم فروشگاه تك، یواش یواش داشتم مشتری می شدم كه لب تاپم بخرم! پول نداشتم ها، ببین چقدر فروشنده تبلیغ كرد كه بنده ای كه اصلا اهل خرید نیستم - ما آقا یونم دیگه سخت تر - داشت مارو مشتری می كرد، سر خرید يك لب تاپ! مثلاً: يك و خورده ای قیمت؛ مناسبه، این طوریه، این خدمات رو داره... ببین داره شناخت می ده **وقتی شناخت آمد حرکت ایجاد می شه...**

شما چرا اومدی اینجا؟ خب یه ذره شناختی دیگه، بالاخره آدرسی و دوره ای و تو این دوره فلان مباحث مطرح خواهد شد و ...

می خواهیم بگیم چرا مباحث مهدوی؟

چون شناخت می ده. شناخت بده که چی بشه؟ **شناخت بده خیلی چیزا می شه**، چطور تو تا شناخت فنجون بهت می دن خرید می کنی بعد اینجا شناخت بشه هیچی نشه؟! شناخت بیاد خیلی کارها می شه یکی از کسایی که پای همین جلسات بود، الان یه مجموعه داره اداره می کنه... یکی دیگه از کسایی که پای همین جلسات بود الان نزدیک صد نفر دوره برگزار کرده... یکی از کسایی که پای همین جلسات بود عین جمله اش رو من به شما می گم، میگه: حاج آقا من پای این دوره اومدم دیگه عاشق شدم دیگه دست خودم نیست، آرام نمی تونم بگیرم باید برای ظهور، یه کاری انجام بدم... ببین چه قدر روشن شده؟ **مثل زغال داغی** که دیگه حالا؛ بندازی تو هر جعبه زغالی بقیه رو هم روشن می کنه!

کسی که خاموشه، بقیه رو هم سیاره می کنه! طرف میاد پیش من، مریض می شه! سالم میاد مریض برمی گرده! تو باید دیگران رو زنده کنی! تو باید طیب باشی، تویی که به طیب دسترسی داری خب تو هم تا حدی باید طبابت بلد باشی؛ این ضرورتِ طرح مباحث است. البته هنوز صحبت داریم پس حدیث داریم می فرماید: معرفت محبتی میاره که تبدیل به اطاعت می شه؛ حرکت ایجاد می کنه، به ویژه شناخت در مورد ولیّ خدایی که اگر بدونیم او چیکاره است و چه کارهایی انجام می ده خیلی در به درش خواهیم خورد.

یه سؤال از شما بپرسم؟ بعد از کربلا چند نفر معتقد به امامت امام سجاد (علیه السلام) بودند؟ هم بلافاصله بعد از واقعه عاشورا، چند نفر؟

زمان امام صادق (علیه السلام) که دو نسل بعده چند تا شاگرد بود؟ چهار هزار تا، اسمشون هستها! نه اینکه زیاد بود شلوغ بود، نه، سه چهار هزار تا؛ چهار هزار تا اسمشون هست. چهار هزار شاگرد که یکیش جابر بن حیان است، یا حتی ابوحنیفه، بزرگ اهل سنت می گه: من هر چه دارم از اون دوسالی است که با درس امام صادق (علیه السلام) نشستم. چهار هزار شاگرد که یکیش هشام، چهار هزار شاگرد در زمان امام صادق (علیه السلام) یعنی چندتا مرید؟ از هر ده نفر اگر یکی شاگرد بشه، حداقل چهل هزار مرید در زمانی که اصلا ارتباطات نبوده!

شما صوت نمی تونستید ضبط بکنی، فایل نمی تونستی بنویسی، نوشتار خیلی سخت بوده، نوشتن خیلی زمان می بُرده، چیزی نمی تونستید پخش بکنید، تصویر نمی تونستید ضبط بکنید، هیچی نبوده! الان همه چی هست بعد از دو نسل چقدر جمعیت می تونی جمع بکنی اطراف خودت، که هیچ کس هم نیستید، بعد از دو نسل حداقل چهل هزار نفر چیکار کردند؟ چرا ابوحنیفه می گه من هر چیزی دارم از این آقا است؟ چرا جابر بن حیان را غربی ها می خواستند به نام خودشون ثبت کنند؟! من شاگرد امام صادق هستم؟ چی داره اینجا؟ مصعب بن عمیر از پیامبر چی دید که حاضر شد ماشین شاستی بلند و خونه سرنش و مغازه ی آنچنانی... این همه رو چشم بپوشه، ارث باباش همه رو چشم بپوشه بگه آقا من باید با این آقا باشم. پدرش گفت پوستت رو می گنم، گفت باباجان من یه آقایی دیدم به چیزایی از این آقا دارم می بینم که نمونه اش سراغ داری بیار، بعد هر چی تو بگی همون. سراغ ندارم یه همچین کسی در عالم که اگر بشناسم او را، محبتی به دست می آورم که اهل اطاعت می شوم...

امام جواد (علیه السلام) فرمودند: در زمان غیبت، انتظارش واجب و در زمان ظهور اطاعتش واجب .

اهمیت شناخت حضرت حجت در بُعد اعتقادی:

الف - روایت داریم: "امام صادق(علیه السلام) به زراره فرمودند: زراره! کسی از ما اهل بیت غیبتی طولانی خواهد داشت... زراره زرنگ بود، گفت چرا غایب؟ امام بادت اشاره به شکمشون کردند و فرمودند می ترسد (جانش در خطر) ... در انتها فرمودند: زراره! اگر اون زمان را درک کردی (یعنی مثل زمان من و شما، که او غایب شد اگر اون زمان رو درک کردی) این دعا را بخوان: اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ، خدایا فرماندهی عالم؛ در درجه اول شمایی، خودت را به من بشناسون، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، بعد که تو آمدی عالم را برپا کردی من توی این شهر وارد شدم من دستم را بزارم توی دست پیامبر تو، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَبِيَّكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي، اگر پیامبر و رسولت را نشناسم، رَسُولَكَ، لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتِكَ، حجت را نمی شناسم "خدایا حجت را به من بشناسون که اگر او را نشناسم، چی می شه؟ صَلَّاتٌ عَنِ دِينِي."

اگر حجتش را نشناسم، فاتحه ی سیر خداشناسی را هم خوانده ام و "صَلَّاتٌ عَنِ دِينِي" این صَلَّاتٌ عَنِ دِينِي اگر واسه ی من باشه چه خاکی تو سرم بریزم؟ خب از این ضرورت بالاتر.

ب - اینا نمونه ها و مثالهایی از روایات، در بُعد اعتقادیه:

حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) صحبت می فرمودند درباره ی شناخت خدا. یه کسی گفت: فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ شناخت خدا به چیه؟ حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) فرمودند: شناخت خدا به اینه که هر مردمی در هر عصر و زمانی، امام عصر خودشون بشناسند.

دو روز پیش یه جایی بودم، یه کسی بهم گفت: حاج آقا بعضی از کسانی که اینجا تو محله ما هستند، اونایی که مسجد و اینا میان، من بهشون گفتم بیان دوره های مهدویت بزاریم. گفتند مهدویت چی هست؟ گفتم مهدویت! گفتند خب مثلا چه کاریه؟ چی کار می کنن؟ اصلا نمی دونستند چی هست! مهدویت بزاریم. اگر می خواهید شناخت خدا باشه، امام عصر و زمانت را بشناس.

ج - حدیث داریم: "مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً":

یکی از مفسرین (ظاهرا علامه طباطبایی باشد) نوشته اند که منظور از جاهلیت، آن جاهلیت قبل از اسلامه؛ مردم جاهلی می دونید چیکار می کردند؟ دختر خودش رو زنده زنده دفن می کرد! دیگه چی؟ درنده خو بودند! وحشی بود! اهانت به زنان را تعصب به زن می دانستند! اشعار باطل می خواندند، به قبایل دیگه حمله می کردند! این را قدرت می دونستند! می گفتند ما سریم! ... تفسیر جاوید، جلد ۶ را بخونید؛ ویژگی های عرب جاهلی رو نوشته: حیوانات رو اذیت می کردند.

اینو خودم در کتابی ندیدم اما از یکی از سخنرانان شنیدم که: از ویژگی های عرب جاهلی این بود که مثلا اگه بارون نمی اومد یک گاوی رو می بردند سر تپه، جمعیتی جمع می شدند (خشکسالی شده) گاو بدبختم سر تپه حالا می خوان چیکار کنن؟! دُم این گاو رو آتیش می زدند! خب این گاو هم می سوزه دیگه! گاو همین جوری صدایش کلفت و زُمُخت هست، دُمش هم که بسوزه یک نعره ای می کشه توی این فضا، فضای باز سر تپه، همه

خوشحال می‌شدند می‌گفتند این صدایش آمد (باران که می‌خواد بیاد صدا داره دیگه، می‌گفتند این صدایش آمد) الان باران هم میاد، رعد و برق و باران و اینا و پای این جریان خوشحالی می‌کردند! یه جلسه‌ای واسه خودشون داشتند این طوری می‌خواستند خَلقِ باران کنند! این یکی از ویژگی‌های عرب جاهلیه، پرید باقیش رو در تفسیر نگاه کنید...

اگر کسی امام‌زمانش شناسه مرگش مرگ جاهلیه، به امام‌صادق (علیه‌السلام) عرضه کنیم: در عصر ۲۰۱۶ حالا یه کسی امام‌زمانش شناخت مرگش مرگ عرب جاهلیه؟! می‌فرمایند: بله. - اشتباه نشده؟ می‌فرمایند خیر، بزار جونت به این جا (استخوان تَرَفُوه) برسه بعد می‌فهمی که شناخت صحیح امام زمان خودت چقدر حیاتی بوده!

باور به مهدویت و شناخت ولی‌عصر (علیه‌السلام) آدم رو زنده می‌کنه، زندگیش واقعا زندگی می‌شه کارشهم پویاست، زنده می‌شه، بعد این بادیگارد می‌شه برای حضرت، غوقا می‌کنه توی عالم، تحول ایجاد می‌کنه...

منتظر وقتی می‌میره هم انقلابیه که توی دعای عهد میگه: "اللَّهُمَّ إِنِّ حَالَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ الْمَوْتِ، الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادَتِ حَتْمًا مَقْضِيًا فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِ، مِثْغَةَ خَدَايَا مِنْ أَكْهَ قَبْلِ أَنْ يَظْهَرَ إِيشَانِ مُرْدَم، مَرَا مِنْ قَبْرِ مِنْ خَارِجِ كَنْ، مُؤْتَرِّزًا كَفَنِي شَاهِرًا سَيْفِي - مُرْدَه ي پوسیده ی گوشت متلاشی شده ی سال‌ها زیر خاک رفته، بهو انقلابی از جا حرکت کنه - یه کفن دور خودش پیچیده نیزه به دست بگیره شمشیر به دست بگیره و بخواد در رکاب حضرت جان‌فدایی کنه می‌بینید "منتظر؛ مُرْدَه‌اش هم اینگونه اهل قیام است" غوقا می‌کنه، این شناخت از بُعد اعتقادی.

در بُعد اجتماعی:

مثالی عرض کنم؛ یه وقتی حضرت امام به گورباچف (رهبر شوروی) نامه ای نوشتند. مضمون قسمتی از آن را بنده عرض کنم: آقای گورباچف اگر خدا به ما شکم و معده‌ای داده یعنی به خوردنی‌هایی در عالم خارج هست - بالاخره میگه اگر دندان داده حتما یک نانی هست - اگر چشم داده یه چیزایی برای دیدن هست، اگر گوش داده خب شنیدنی‌هایی هست... اگه خدا به ما عقل داده، فکر داده یعنی قراره یه اتفاق بزرگی بیفته، یه اتفاق مقدسی که تو روش فکر کنی و از این استفاده کنی برای قدم‌های بزرگ‌تر...

حالا من از این نامه می‌خوام در بُعد اجتماعی وام بگیرم: آیا شما الان تو ذهنتون عالمی تصور نمی‌کنید که زندان نباشه؟ خدایا میشه یه وقتی بیاد زندان نباشه؟ میشه یه وقتی بیاد پلیس نباشه؟ خود مردم مثل آدم رعایت کنن. میشه یه وقتی بیاد مرزها برداشته بشه؟ همه با هم در رفت و آمد باشند، میشه یه وقتی بیاد که مشکل مالی نباشه؟ میشه یه وقتی بیاد که دختر و پسر گیر ازدواجشون نباشن؟ خدایا میشه یه وقتی بیاد مردم رشد کنن؟ میشه سفر به آسمان‌ها داشته باشیم؟...

نیست تو ذهنتون؟ اگر تو ذهن من همچین عالمی هست و تا الان اتفاق نیفتاده با توجه به این نامه حضرت امام یعنی بالاخره یه همچین جریانی یه همچین واقعه‌ای قراره اتفاق بیفته مگه نمی‌گه: "يُرِيْهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ" مگه نمی‌گه: "تُرِيْدُ اِنْ نَمْنُ عَلَى الَّذِيْنَ اسْتَضِعُّوْا فِي الْاَرْضِ" مگه نمی‌گه: "فِي مَشَارِقِ الْاَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا" مرزها برداشته بشه.

در بُعد اجتماعی ضرورتا به ما آدرسِ ولیّ خدا؛ حضرت حجت- ارواحنا له الفداه- رو میده، مردم توی هر نقطه‌ای دنبال یه همچین فضایی می- گردند، آرزوی زندگی سعادت‌مندانانه دارند.

در بُعد اجتماعی:

در دعای افتتاحی که ماه رمضان می‌خوانیم؛ تو دعای افتتاح چی میگه؟ "اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُوا إِلَيْكَ، فَقَدَ نَبِيَّنَا وَ غَيْبَةَ وَّلِيِّنَا..." خدایا من شکایت دارم.

از چی شکایت داری؟ از این سیاست بازی‌های معاویه ی زمان؛ شکایت دارم از این معاویه‌های زمانه شاکیم، از این سیاست‌های گرگ‌گونه شاکیم، خدایا من از این لیبرال دموکراسی و این سیاست‌های فمینیستی شاکیم؛ من فقط سیاستِ عدل و حقّ تو رو می‌خوام؛ سیاست علوی رو می‌خوام و الآن صدای مردم در اومده؛ این هم از اهمیت ظهور و حاکمیت منجی است در بُعد سیاسی.

خب مردم داد و بیداد می‌کنن که دستشون به دست کی برسه؟ دنبال چه کسی می‌گردند؟ عده ای سر صدا کردند بنی‌امیه سرنگون شد، اما امام صادق(علیه السلام) رو گم کرده بودند! و پشت سر ایشان نبودند؛ بنی‌امیه رفت ولی بنی‌عباس اومد روی کار! مُرسی از اون موقعیتش برکنار شد بعد چه کسی رو آوردن روی کار؟ بازی شدند بعضی مردم مصر؛ حرکت می‌کنه حرکت خوبیم می‌کنه اما نمی‌دونه دستش رو کجا بگیره! خب در بُعد سیاسی میگه: "اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ"

در بُعد تاریخی:

در بُعد تاریخی نیز حرف از مهدویت جا داره: شما علی محمدباب رو در تاریخ دارید، تقریبا سیصدسال پیش، علی محمدباب موسس چی شد؟ فرقه‌ی باییت! و بعد وهابیت محمد بن عبدالوهاب! علی محمدباب حرف از امام‌زمان(علیه السلام) زد، گفت من باب امام زمانم(علیه السلام). چرا گفت باب امام‌زمانم؟ خب چون مهدویت و منجی خواهی مشتری داره... ببینید چه قدر مسئله مهمه که این همه مشتری داره، یه چیزی هست. یا چرا محمد مهدی سودانی می‌تونه یه حرکتی ایجاد کن، حالا به هر نیتی! اما چرا؟ یا فاطمیان در مصر! بروید این‌ها رو بخوانید، یک چیزی هست که ما ده پانزده سال پیش داشتیم مدعیان دروغین تو کشور! یواش یواش دیگه دُگان باز کرده بودند؛ داشت زیاد می‌شد که اتفاقات خوبی افتاد فضاشون جمع شد! خب مردم دوست دارند امام‌زمان را؛ دنبال امام‌زمان(علیه السلام) می‌گردی؟ اومدی اینجا نشستی، برای چی اومدی اینجا؟ چون ضرورت داره.

ضرورت طرح یعنی چی؟

خود این ضرورت یعنی چی؟ فهرست کتاب نگین آفرینش را که ببینید، همان ابتدای صفحه‌ی اول فهرستش نوشته "ضرورت طرح مباحث مهدوی" همون اول کتاب گفته بین ضروریه! راحت نخوابی! همون اول میگه ضرورت داره، **ضرورت یعنی کارد به استخوان رسیده!** شما تو کلاس نشستی میگی ببخشید من می‌تونم برم؟ می‌گم: کجا می‌خوای بری؟ میگی: کار ضروری دارم! یعنی نمی‌تونم اینجا بنشینم.

بحث مهدویت، ضروری است به دلیلی که بعضی اش را خدمتتون عرض کردیم در بُعد اعتقادی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی و امروز که وضعیت عالم را نگاه می‌کنید با این انقلاب‌هایی که اتفاق افتاده و این رشد و پیشرفت‌هایی که داشته و این موقعیت خوبی که، موقعیت مناسبی که در عالم ایجاد شده می‌بینید هر چه بیشتر ما دستمون تو دست ولی خدا باشه زودتر به سعادت همگانی می‌رسیم.

عشق یعنی ...

یه پژوهشگری بود هفده سال مهاجرت کرده بود به جنگل‌های آمازون. هفده سال در جنگل‌های آمازون تحقیق و پژوهش درباره ی پروانه‌ها؛ که پروانه‌ها چه جوری زندگی می‌کنن؟ چی می‌خورن؟ تغذیه‌شون چیه؟ عمرشون چه‌قدره؟ هفده سال! پول هم بهش نمی‌دن ها! از جیبش خرج کرده رفته، در جنگل‌های آمازون با اون جک و جونوری‌هایی که اونجا داره این تحقیق می‌کنه عاشقانه، برای این که به هدفش برسه؛ هفده سال حرکت کرده رفته جنگل برای اینکه یه عشقی دارشته و باید بهش می‌رسیده...

چه قدر وقت گذاشتی؟

مورد داشتیم یک سال اومده مهدویت خسته شده و دیگه نیومده! مورد داشتیم می‌گفته عشق به کار برای امام زمان داره و انتظارش فقط دو سال دوام آورده! جنگجو را خستگی و خوابی نیست...

مسعده میگه خدمت امام صادق (علیه‌السلام) نشسته بودم به پیرمرد ریش سفیدی آمد صدوسه سال سن داشت گفت من صد ساله صبح و شب می‌کنم که دولت کریمه اتفاق بیفته، منتظر صدساله سراغ دارید؟ صد سال من صبح و شب می‌کنم چرا نرسید؟ فکر کرد امام صادق (علیه‌السلام) بهش می‌فرمایند: اگر خدا تو را زنده نگه داشت و آن دوران را درک کردی در کنار او و اگر مُردی و آن دوران را درک نکردی در قیامت کنار امام زمانت خواهی بود. بله این است پاداش منتظران، آن هم منتظری که ۱۰۳ سال است که زندگی اش به رنگ انتظار است...

من و شما توی این لحظه خیلی مسئولیتمون سنگینه چون هر کی بهمون نگاه کنه به نیت مثلاً یار و خط مقدم جبهه‌ی فرهنگی نگاه می‌کنه، میگه بالاخره تو یه کاره‌ای هستی دیگه، درسته؟

در شبکه ورزش یه پیرمردی رو نشون می‌داد که از خاطرات زندگیش به مستند ساخته بودند: این پنجاه، شصت سال بود که شیپورچی ورزشگاه بود. رفتید ورزشگاه؟ شیپورچی که شیپور می‌زنه، سر و صداهاش رو شنیدید دیگه؟ پنجاه، شصت ساله که شیپور می‌زنه... باهاش مصاحبه می‌کردند می‌گفتند چیکار می‌کنی؟ می‌گفت «هیچی من میام ورزشگاه برای تیمم؛ برای اون تیمی که دوسش دارم و تشویقش می‌کنم.» بعد بهش گفتند: تو پنجاه، شصت ساله میای، اینقدر با عشق و علاقه و اینا، همه ی لباس تو رنگی می‌کنی، شیپور می‌زنی... آیا بهت حقوقی هم میدن؟ گفت «حقوقی چی!» «هیچی بهت نمیدن؟ گفت «نه.»

پنجاه، شصت ساله اومده با این وضعیت می‌گه هیچی، بعد پرسیدند: پذیرایی ای، چیزی، بالاخره با خوراکی ای تحویل می‌گیرند دیگه؟ گفت: «نه، دیگه خودمون گاهی چیزی باشه با بچه‌ها می‌خوریم، نباشه هم که هیچی» ازش سؤال کردند کتکهم خوردی؟ گفت: «الی ماشالله، این تیم مقابل مثلا وقتی یه بحثی پیش می‌آمد من دفاع می‌کردم، آی کتک می‌خوردیم، کتک خوره‌ام هم خوب بوده»

مستند بود، حالا این مستند رو تو نشستی داری نگاه می‌کنی بعد میگن چرا پاش وایستادی؟ می‌گه «علاقه» چرا پاش وایستادی؟ می‌گه «عشق» عشق به چی؟ می‌گه «دوسش دارم» ... منم عاشقم، اونم عاشقه! او چه جوری خرج می‌کنه؟! من همش کلاس و افاده و هندوانه زیر بغل و چاق سلامتی! نه سیلی خوردم، نه کتک! نه نهار و شام عقب مونده جلو افتاده!...

یه کتابی هست از مقام معظم رهبری پیرامون حضرت ولی عصر (علیه السلام) بعضی جملات حضرت آقا داخل این کتاب آمده به نام "میراث فاطمی" من یه بخش آن را آماده کردم، می‌فرمایند: «امام‌زمان میاد انجام می‌ده- یعنی چی؟ (صفحه ۵۰ این کتابه) امروز تکلیف شما چیه؟ شما امروز باید چیکارکنی؟ شما باید زمینه‌سازی کنی تا اون بزرگوار بتونه بیاد در اون زمینه آماده اقدام فرماید از صفر که نمی‌شه شروع کرد جامعه‌ای می‌تونه پذیرای مهدی موعود - ارواحنا فداه - باشه که در اون آمادگی و قابلیت باشه و الا مثل انبیا و اولیای طول تاریخ میشه و چه علتی داشت که بسیاری از انبیا بزرگ اولوالعزم آمدند نتوانستند دنیا را از بدی‌ها پاک بکنند؟! چون زمینه آماده نبود جمله‌ی آقا را دقت بفرمایید چرا علی بن ابی- طالب (علیه السلام) در زمان خودش در همان مدت کوتاه حکومت با اون قدرت الهی با اون علم متصل به معدن الهی با اون نیروی اراده با اون زیبایی‌ها و درخشندگی‌ها که در شخصیت حضرت امیره با اون توصیه‌های پیامبراکرم در باره‌ی او چرا حضرت امیر نتونست ریشه‌ی بدی را بخشکاند؟ خود آن بزرگوار را هم از سر راه برداشتند "قُتِلَ فِي مِحْرَابٍ عِبَادَتِهِ لِيُشَدَّتَهُ عَدْلُهُ" تاوان عدالت امیرالمومنین، جان علی بود...»

باید من و تو بسترسازی کنیم، بادیگارد بشویم آقا تشریف بیاورند...

او عشق پروانه‌هاش و عشق تیمش باعث میشه یه کار این‌چنینی انجام بده، اونوقت من و شما...
یه کاری کنیم، یه جوری باشیم، روسفید باشیم ان شالله پیش حضرت.

حجة الاسلام و المسلمین علمداری
موضوع: ضرورت طرح مباحث مهدویت
تابستان ۱۳۹۵ هجری شمسی